

دسترسی به زندگی فرهنگی و

فرهنگی خود بیش از پیش یکی از عوامل اساسی پیشرفت اقتصادی و اجتماعی شده است. و با این حرکت دیالکتیکی است که در رشد و توسعه عمومی، به هر درجه و با هر آهنگ که باشد، دخالت می‌کند؛ و هر نظام کنش فرهنگی عنصری انداموار (ارگانیک) از برنامه رشد و توسعه می‌گردد - هدفهای این برنامه هر چه می‌خواهد باشد.

در ورا، مرزهای مرامی، آنچه سرنواست نسل‌های آینده را معین می‌کند مسائل حیاتی مشترک همه کشورهای است. فرهنگ نیز چون دموکراسی، به زندگی اجتماعی عملی بستگی دارد و جای گرفتن مسائل اجتماعی در آگاهی هر فرد، یکی از ضرورت‌های عینی دوران است. این بیداری وجدان اجتماعی به عاملی تعیین‌کننده در رشد و توسعه بدل شده است، چراکه هدف آن شرکت دادن بیش از پیش افراد در زندگی جمع است. به این سبب لازمه این بیداری وجدان، افزایش طبیعی دسترسی به کنش فرهنگی و شرکت در آن است، به طوری که به هر کس امکان دهد وضع خود را در مقابل جوامعی که علم و فن تغییراتی ناگهانی در آنها به وجود آورده است روشن کند و خود را با زمان هماهنگ سازد.

کنفرانس ونیز بر این اصل از اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید کرده که « هر فرد حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه شرکت کند، از هنرها برخوردار شود و در پیشرفت علم و مزایای آن سهمی باشد. »

کنفرانس، فکری را که مدیر کل یونسکو در سخنرانی افتتاحیه‌اش بیان کرده بود، مورد تأیید قرار داد: « اگر بپذیریم که هر فرد، به ضرورت حیثیت انسانی و ذاتی خود، حق دارد در میراث و فعالیت فرهنگی جامعه شرکت کنند... باید نتیجه گرفت که مقاماتی که عهده‌دار اداره این جوامع‌اند، وظیفه دارند در حد امکاناتی که در اختیار دارند، وسایلی لازم برای این شرکت را فراهم آورند. »

کنفرانس یادآوری کرد که « همه امکانات باید به کار رود تا شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای دسترسی آزاد و همگانی به فرهنگ به وجود آید. »

دسترسی و شرکت

هر چند درست است که رشد فرهنگی به شرایط اقتصادی و اجتماعی بستگی دارد، در واقع این رشد

شرکت در آن

نیست. وتازه، انسانی که در فرهنگ آفریده خود شرکت می کند، باید بتواند قدرت آفرینش طبیعی خود را آزاد کند؛ وانجام این مهم نه فقط با حذف موافقی که در راه شکوفائی اش قرار دارند، بلکه با ایجاد امکاناتی میسر است که راه گشای شکوفائی اش باشند، یعنی به او امکان دهند مطابق هدف هائی که آزادانه انتخاب کرده است، بیاموزد و درک کند، خواست و منظور خود را بیان کند و با دیگران ارتباط گیرد، وارد عمل شود و سهمی به عهده بگیرد.

این مسأله ظاهرأ فردی، جز با جستجوی راه حل هائی جمعی، قابل گشودن نیست. زیرا واقعیت فرهنگی، رشته هائی بیش از پیش گوناگون را دربر می گیرد و مردمی بیش از پیش انبوه را شامل می شود - و به این ترتیب، پا به پای توسعهٔ دموکراسی سیاسی و رشد اقتصادی واجتماعی در پیوند با پیشرفت تکنولوژی، پیش می رود. نتیجهٔ چنین وضعی گسترش هر چه بیشتر وظایف دولت است که انجام آن به طور کامل، از هیچ یک از ابتکارهای خصوصی ساخته نیست. همانطور که مدیر کل یونسکو در وینز گفت، «پیدایش حق برخورداری از فرهنگ به عنوان یکی از حقوق

در این چشم انداز، خود مفهوم فرهنگ است که دگرگون می شود. در مقابل دیدگاه سنتی که تربیت را تنها در چارچوب مدرسه ممکن می دید و فرهنگ را تنها به هنر ها و ادبیات محدود می کرد، از این پس مفهومی وسیع از فرهنگ قرار دارد که تمامی شیوهٔ زندگی فرد و نحوه های رفتار و کردارش را دربر می گیرد. در برابر فرهنگ - دانش که محتوای کهن بر آن چیره اند و رادپایی به آن معمولاً از طریق انتخاب صورت می گیرد، از این پس فرهنگ توأم با زندگی و آموزشی دائم قرار گرفته است که هر کس به مقتضای خواست و استعدادش باید بتواند از آن بهره مند گردد.

به این ترتیب سیاست فرهنگی دیگر به سیاستی در راه بخش، دسترسی به فرهنگ و دسترسی به محصولات فرهنگی محدود نمی شود. مسألهٔ اساسی دسترسی به فرهنگ، مسألهٔ شرکت در فرهنگ است. زیرا اگر لازمهٔ این امر در اختیار داشتن وسایل و امکانات است، لازمهٔ دسترسی به فرهنگ به نوبهٔ خود، بیشتر یک سرمایه گذاری مرامی یا روانشناختی است. به این دلیل است که مسائل ناشی از دسترسی به فرهنگ جز از راه شرکت در فرهنگ قابل حل

بشر، نشانه پایان گرفتن فرهنگ - شیئی، و فرهنگ برای نخبگان است، و نیز نشانه پایان لیبرالیسم بی‌اعتنای دولت در برابر فعالیت فرهنگی است. »

زمینه‌های دخالت دولت در چارچوب رشد فرهنگی، عملاً به تمامی بخش‌های جامعه گسترش می‌یابد. در غالب کشورهای اروپائی، افزایش سطح زندگی، همگانی شدن آموزش، ظهور وسایل بزرگ ارتباطی، افزایش زمان فراغت، بهبود شرایط اجتماعی . . . امکانات بی‌سابقه‌ای برای ارتقاء فرهنگی در اختیار اکثر مردم قرار داده‌اند. از سوی دیگر پیشرفت‌های تکنولوژی، وسایلی را برای پاسخگویی به نیازهایی که خود به وجود آورده‌است، عرضه می‌کند؛ مثلاً فنون چاپ و تکثیر، طبع و نشر وسیع کتاب‌های ارزان قیمت را ممکن ساخته‌اند؛ شیوه‌های ضبط، تکثیر و انتقال تصویر و صوت، به هر جماعت، به هر کانون و به هر فردی امکان می‌دهد که چه به میراث فرهنگی و چه به فرهنگ در حال زایش دسترسی پیدا کند؛ مطبوعات، کتابخانه‌های عمومی، تئاترها، موزه‌ها و غیره، همه به نوبه خود توسعه یافته‌اند.

اما همین پیروزی‌هایی که به طور نظری می‌توانستند نیازهای شکوفائی شخصیت را برآورده سازند، در عین حال عدم تعادل و هراسی نیز به همراهیت همان ثمرات نیکو، به همراه آورده‌اند. این وضع با فشارها و اجبارهایی پیش آمده که توسعه صنعت، توسعه شهرنشینی و محیط سمعی - بصری تحمیل می‌کرد و خیلی زود شرایط زندگی و نیز طرز فکرها و روحیات را دگرگون ساخت. زیرا ماشین، رابطه انسان و جهان را تغییر داده است؛ سرعت دگرگونی، از راه متلاشی ساختن نظام‌های بسته روستا، خانواده، مشاغل، و اعتقادات، و یا مجبور ساختن جوامع به اندیشیدن درباره آینده

خود، و انسان، به تأمل در علل وجودی خود، مفهوم ارزش‌ها را نیز زیر و رو کرده است.

به این مسائل اضطراب‌انگیز است که کنش فرهنگی می‌تواند پاسخ دهد؛ از طریق کمک به فرد برای مقابله با این دگرگونی و به کار گرفتن آن به عنوان غنای بیشتر، و نه تحمل آن به عنوان نقص و علت؛ با امکان دادن به فرد در بازیافتن هویت، ریشه‌ها و استقلال خود و در کشف علل اصلی و واقعی تعهدش در زندگی. و کش فرهنگی، به علت آنکه تمام جنبه‌های زندگی انسان یعنی جوامع را شامل می‌شود، و نیز به علت آنکه کیفیت زندگی تقسیم‌پذیر نیست، از وظایف اولای دولت‌ها به شمار می‌رود.

موانع

به این ترتیب مسأله دخالت دولت به خاطر تأمین امکان دسترسی به فرهنگ و شرکت در آن برای حداکثر افراد مطرح می‌شود - و در وهله اول برای کسانی که به علت آموزش ناکافی، سطح نازل زندگی، مسکن نامناسب یا کار برده‌وار، بسیار آسیب‌پذیرند. لازمه این دخالت، پیش از هر چیز، ازمیان برداشتن تدریجی موانع اقتصادی و اجتماعی است (که بدهی‌های نظام آموزشی که به نابرابری امکانات می‌انجامد، نقص تجهیزات در روستاها و حومه شهرهای بزرگ . . .) که راه دسترسی به شناسائی‌ها و فنون پایه را که احاطه بر آنها از شرایط آفرینش و فرهنگ عملی اصیل است، برقرهای وسیعی از مردم سد می‌کند.

در زمینه‌های دیگر نیز محدودیت‌های قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که به این موانع افزوده می‌شود. این محدودیت‌ها به ویژه ناشی از مقاومت در برابر تغییرات است که غالباً خود نتیجه اشکال

مسئولان دردرك واقعیت جدید فرهنگی است و این امر بی شک به تربیت آنان بستگی دارد. دیگر از علل این محدودیت‌ها، مشخص نبودن موقعیت هنرمندان است که نقش و جای آنها در جامعه خوب روشن نیست؛ و وجود سانسور به انواع مختلف در بسیاری از کشورهاست، خواه توجیه‌کننده آن مسائل سیاسی و اخلاقی مطابق «قانون دولت» باشد، و خواه منافع تجارتهی مطابق «قانون بازار». درست است که فشارهای ناشی از سانسور غالباً باعث واکنش‌هایی شده است که با انگیزش خلق هنری از راه مقاومت یا مبارزه‌جویی، اثر خوبی بر رشد فرهنگی داشته‌اند. اما اینکه دخالت‌های مستقیم در امر سانسور بیشتر به چشم می‌آید نباید مشکل‌های پنهانی فشار بازدارنده را که ممکن است به خاموشی آفرینندگان یا سانسور کردن آثار خودشان بیانجامد، از نظر پوشیده دارد.

اجبارها

اجبارهای مهمی که بر شرایط زندگی امروزین حاکمند، همان‌هایی هستند که تعیین‌کننده و برانگیزنده رشد فرهنگی نیز هستند. تقسیم کار صنعتی و تکه‌تکه شدن وظایف که همه تکراری شده‌اند، فرد را از نوآوری، مسئولیت، و شادی آفریننده باز می‌دارد و شخصیت او را متلاشی می‌کند. تصور می‌رفت که می‌توان خود بیگانگی ناشی از کار را با ارزش دادن به وقت آزادی که نتیجه افزایش قابلیت تولید است، جبران کرد؛ انگار انسانی که در وقت کار از خود بیگانه است، در اوقات فراغت چنین نیست. تازه می‌توان در مورد اعتبار بینشی که فرهنگ را همان اوقات فراغت می‌داند - یعنی عنصری حاشیه‌ای و وسیله‌ای برای فرار از گرفتاری‌ها کاملاً شك کرد. کشتی فرهنگی باید به انسان‌ها کمک کند تا از وقت آزادشان برای معنادادن به اعمال خود، آگاه شدن به شرایط خود و فراهم آوردن وسایل ارتقاء خود،

استفاده‌کنند؛ و به موازات آن، ارزش فرهنگی اوقات فراغت، یعنی تفریح، ابراز شخصیت و ارتباط اجتماعی را به آن بازگردانند.

اما محیطی نیز که انسان‌ها در آن می‌زیند، یکی از شرایط تعیین‌کننده فرهنگ است. در غالب کشورهای صنعتی، نوعی توسعه شهری، بدون شهرسازی، محیط زندگی را به شدت دچار انحطاط کرده است. مسکنی آغل‌وار، فرد را آزرشده‌ها و سنت خود بریده و استقلالش را از میان برده است. روی هم‌انباشته‌گی، زشتی، سروصدا و شلوغی، همه عوامل پزمرده‌کننده‌اند. و اما شهرها، که در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، اکثریت مردم را در خود جای خواهند داد، می‌باید محل برخورد، مبادله و آفرینش باشند. درست گرفتن مجدد کنترل عمران و اداره شهرها، با استفاده از امکانات استثنائی شهرهای جدید و نیز پرداختن به محیط روستا باید هدف‌های کشت فرهنگی قرار گیرند. در محل کار و در چارچوب زندگی روزمره‌شان است که انسان‌ها باید به فرهنگ دسترسی پیدا کنند و در آن شرکت داشته باشند.

وسایل

بیشرفت‌های جدید فنی، از راه کارآموزی لازم، به این امر بسیار کمک خواهند کرد. رادیوهای ترازیستوری، کاست‌های سمعی - بصری، نوارهای ضبط، شبکه‌های تلویزیونی و غیره، به زودی امکان خواهند داد که هر کس برنامه‌های مورد نظرش را انتخاب کند و به زبان تصویری - صوتی ویژه خود بنویسد. قابلیت انعطاف و تنوع این وسایل می‌تواند زندگی فرهنگی را به طور عمیق دگرگون سازد، چرا که این وسایل را می‌توان هم در راه کسب ارزش‌های فرهنگی جهانی و هم در راه ارتباط، بیان و خلاقیت‌های شخصی به کار برد.

مزایا و عیوب وسایل ارتباط جمعی بر همه

فراغت و ارتباط تأمین شود .

این ایجاد وحدت که دگرگون ساختن عمیق مدرسه شرط آنست ، در چشم انداز تعلیم و تربیت مداوم ، مستلزم پیشبرد دانش و کارآموزی با همان آهنگ و سرعتی است که در واقعیت زندگی به پیش می رود . به این ترتیب است که می توان در راه دشوار آشتی دادن مدرسه و محیط ، و جوانان و بزرگسالان کوشید تا همه باهم در پرداخت وسایل جدید بیان ، یعنی ایجاد یک فرهنگ زنده ، شرکت کنند . تربیت جوانان و بزرگسالان را دیگر نمی توان متعلق به دو جهان متفاوتی دانست که هر دو کاملاً در بسته و تحلیل برنده اند . شاید مدرسه فردا که در هایش به روی همه باز است ، اگر بزرگ سنت دیرپای اداری فایق آید ، بتواند محل مطلوب برای جامعه ای در حال آموزش دائم باشد . این کنش تازه ، بدیهی است که نمی تواند از مبارزه لازم علیه بی سوادی ، تعمیم آموزش رایگان و اجباری ، آموزش بزرگسالان ، ارزش دادن به تعلیمات هنری و توسعه آن وغیره ، چشم پوشی کند .

مؤسسات فرهنگی و هنری به علت تقاضا یا انتظار افرادی روزافزون برای ایجاد تالارهای نمایش و کنسرت ، موزه ها ، گالری ها ، سینماهای هنری ، کتابخانه ها ، مراکز ، خانه ها و کانونهای فرهنگی وغیره ، توسعه می یابند . مؤسسات سنتی مراکز شهرها ، به طور عمده حفظ و پخش محصولات فرهنگ عالی را به عهده داشتند و به این سبب جز به افرادی معدود و ممتاز و وارد به کار هنر و فرهنگ دسترسی نداشتند . این نوع برداشت از فرهنگ هنوز وجود دارد ، هر چند آگاهی به ضرورت این امر که باید این نوع مؤسسات را چه از نظر اقتصادی و چه جغرافیائی بیشتر قابل دسترس ساخت ، به تدریج نضج می گیرد . گرایش جدید به از میان بردن تمرکز ، به خاطر دسترسی به مردم در محلی که زندگی می کنند ،

روشن است . همه می دانند که این وسایل امکانات بی سابقه ای در راه رشد فرهنگ عرضه می کنند ؛ و نیز همه آگاهند که می توان از آنها برای هر نوع دستکاری کردن فکر - تبلیغ سیاسی یا تجاری - استفاده کرد . و در اغلب موارد تلویزیون عامل انفعال فکری ، سطحی شدن و تنزل فکر به حد متوسط ، و نیز عامل جدائی و اتروائی است که دنیای نمایش را جانشین جهان واقعی می کند . راه چاره ممکن است در پذیرش بینشی باشد که ارتباط در آن ، نه تنها یک وسیله بلکه یک هدف فرهنگی تلقی شود ؛ بینشی که روش هائی برای استقلال ، شرکت و خلاقیت وارد کار کند ؛ خبر را به شناسائی و معرفت ، و تماشاگر را به کاشف مبدل سازد ؛ گشایش به روی جهان و دسترسی مستقیم به انسان ها و آثار فرهنگی را ممکن سازد . خطرات ناشی از توجه بیش از اندازه مقامات دولتی به تلویزیون (که آزادی این وسیله را محدود می کند) و نیز خطرات ناشی از لیبرالیسم که در آن سودجویی های تجار تی این آزادی را به واژه ای پوچ و بی معنی بدل می کند ، هر دو باید افشا شوند . جستجوی یک حد واسط درست ، قاعده ای که تضمین کننده استقلال وسایل ارتباط جمعی باشد ، ممکن است در صورتی که با موفقیت توأم باشد ، در عین حال بینش حاکم بر برنامه ها و نحوه استفاده از نقش فرهنگی این وسایل به عالی ترین درجه ممکن را هم به همراه بیاورد .

همراه با وسایل ارتباط جمعی ، آموزش هم چنان وسیله عمده ارتقاء فرهنگی و پایگاه عملیاتی هر نوع اقدام برای همگانی کردن واقعی فرهنگ تلقی می شود - البته در حدی که نظام آموزشی تمام مردم را در بر گیرد . باید چه از نظر تجهیزات و چه از جنبه های دیگر ، عنصر فرهنگی را در عنصر آموزشی ادغام کرد ، آزره نقش فرهنگی ، به نقش های دیگر اجتماعی ارزش داد تا وحدت واقعی معرفت ، فرهنگ ،

اشی از همین آگاهی است. اما این نوع دوگانگی درکش فرهنگی، اگر قرار باشد فرهنگی نخبه‌بند و با ظرافت را در مرکز شهر و عملیاتی پدرمآبانه و فرهنگی به شکل حراج را در حومه شهرها یا در روستاها حفظ کند، در جهت خلاف هدفهای فرهنگی فرار خواهد گرفت. اما این هم هست که توسعه فرهنگی بیش از پیش از راه شبکه‌هایی تأمین خواهد شد که بناهای معتبر شهرهای بزرگ، بی‌شک تکیه‌گاهها و نقاط قوت آن باقی خواهند ماند، ولی نریخش‌ترین شاخه‌ها و انشعابات آن باید در تماس مستقیم با مردم روستاها، محله‌ها و حومه‌ها باشند.

اما این تأسیسات جدید به علل اقتصادی و عملی، نباید رونوشت همان مؤسسات تخصصی باشند که سازمان و ساختمان خشکشان مانع از انطباق لازم آنها بر اشکال زیباشناسانه‌ئی است که در تحول دائم‌اند. گرایش کنونی در جهت استفاده از فضاهای آزاد از قید هر نوع اجبار و دارای استعدادهای گوناگونی است که بر انگیزنده فعالیت‌های مختلف و پذیرای تجهیزات قابل انعطاف و متحرکی باشند و بتوانند امکانات پیشرفته‌ترین فنون را به کار گیرند. به این ترتیب، تأسیسات و تجهیزات خواهند توانست به جریان پیچیده آفرینش هنری و پیدایش شکل‌ها و سبک‌هایی در هنر کمک کنند که تصور نوع آنها از پیش مشکل است.

کارگزاری فرهنگی

اما لازم است از حد فعالیت‌های سنتی مربوط به حفظ و پخش فراتر رفت و به کارگزاری حقیقی این تأسیسات پرداخت. لازمه این امر تحقیق قبلی درباره شیوه‌های جدید رابطه با مردم است. هم‌اکنون در بسیاری از جاها، یک «فرهنگ کوچک و خیابان» در حال زایش است که تمامی مراسم فرهنگ عالی،

خشکی‌های اداری، و قیود سازمانی سنتی را به هم می‌ریزد و تجهیزات، مکان‌ها و فضاها شهری را به نحوی «فرهنگی» می‌کند. (در این مورد، مطالعه جدی اجتماعی - فرهنگی این پدیده که گروه‌های جوانان به طور جمعی و گاه با هوشمندی تمام در جستجوی شیوه‌های نوین بیان هنری‌اند، مفید به نظر می‌رسد).

در این چشم‌انداز، هر نوع سیاست فرهنگی، به سیاست ارتباطی بدل می‌شود. زیرا بی‌شک امروزه انسان‌ها برای بیان افکار خود، به الگو کمتر نیاز دارند تا به موقعیت مناسب؛ و خود اثر هنری کمتر از ارتباط - یعنی شریک شدن در چیزی - اهمیت دارد. بدین ترتیب انسان‌ها می‌توانند ارزش‌های مستقر در پیام‌های دریافت شده را جذب کنند و به نوبه خود، مطابق حساسیت و آفرینندگی شخصی‌شان، در جهت ایجاد جمعی ارزش‌های تازه، در آنها دخل و تصرف کنند؛ به این ترتیب انسان‌ها خواهند توانست در زایش یک فرهنگ زنده که خود را وابسته به آن احساس خواهند کرد، شرکت کنند. اما لازمه این شرکت، یک کارآموزی طولانی است تا پس از طی آن انسانها بتوانند پیام‌ها و علائم آفرینش فرهنگی را بخوانند. به راه انداختن این کارآموزی و ایجاد این واسطه، نخستین نقش کارگزاری فرهنگی است.

چرا که نقش کارگر اردیگر فقط نقش سازمان - دهی فعالیت‌های فرهنگی نیست. اگر هر کنش فرهنگی برای شرکت وسیع مردم، از طریق انسان‌ها به عمل درمی‌آید، در عین حال از واسطه‌های نوع جدیدی نیز استفاده می‌کند که عبارتند از: واسطه‌های بین آثار و انسان‌ها، و بین خود انسان‌ها؛ روشن - کنندگان رازهای آفرینش فرهنگی؛ برانگیزانندگان کنش‌های متقابل؛ کشف‌کنندگان ظرفیت‌ها و

استعدادهای جمعی. زیرا اگر کارگزار حرفه‌ای معترف يك ثقالة لازم برای هر نوع تخفیف سرعت در انتقال کنشی است که بعدکشوری وجهانی آن را همواره در نظر می‌گیرد، خود نیز باید به کشف و ترغیب کارگزاران جدیدی دست بزند که در محیط خویش پذیرفته شده‌اند و نمایندگان ویژگی فرهنگ خود و خواسته‌های اصیل مردم خویشند؛ کارگزار وظیفه دارد کاری کند که انسان‌ها خود امر کارگزاری را به عهده بگیرند. پیچیدگی این وظایف، تعریفی از برنامه تربیت کارگزاران فرهنگی را مشکل می‌کند. اما دست کم می‌توان گفت شرایط و غایت چنین تربیتی باید چنان باشد که کارگزار، در مقابل نوشتن دائم امر آفرینش و شبکه ظریف روابط انسانی، بتواند همواره همه چیز را در معرض شک و تردید قرار دهد و خود در هر لحظه در اختیار مردم باشد.

توسعه فعالیت‌های فرهنگی و قلمرو دخالت مقامات دولتی، نقش‌های دیگری نیز به وجود آورده است که برای اجرای يك سیاست فرهنگی واقعی، اهمیت تعیین‌کننده‌ای در حد نقش کارگزاران دارد. از آن جمله‌اند نقش برنامه‌ریز، آماردان، پژوهشگران متخصص در امر توسعه فرهنگی؛ و نیز نقش مدیران که به موازات توسعه مکانهای ویژه فعالیت فرهنگی و هنری - به خصوص در چارچوب ازمیان بردن تمرکز - وجودشان مورد نیاز و تقاضای روزافزون است. تمامی این نقش‌ها به طور کلی، دقیقاً مشخص شده‌اند.

جنبه‌ای دیگر از زندگی فرهنگی به جای هنرمند در جامعه ارتباط پیدا می‌کند. در اینجا به علت دشواری رسیدن به تعادلی میان حمایت از هنرمندان - که لازم است - و حفظ آزادی عمل آنها در آفرینش هنری - که لازم‌تر است -، و نیز به علت روابط مقامات دولتی با مردم و با وسایل بزرگ

ارتباطی، مسأله دخالت این مقامات پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند. زیرا سنت فرهنگی تمایزهای خودسرانهای به وجود آورده است که در سطوح مختلف، بر مجموعه کنش فرهنگی اثر می‌کنند. اگر مردم از هر نوع شرکت در ایجاد فرهنگ خود برکنار بمانند، پیوند هنرمندان با ایشان، یعنی با ریشه‌های خودشان قطع می‌شود؛ چرا که دیگر با علاقه‌مندان به آثار خود ارتباط ندارند؛ خود مردم نیز بر اثر جدائی انواع مختلف هنرها و قطعه قطعه شدن آنها، به صورت دسته‌های مختلفی از یکدیگر جدا شده‌اند؛ آفرینش و بخش آثار هنری و نیز ایجاد و انتقال پیام، همچنان محصور و بی‌ارتباط با یکدیگر باقی مانده‌اند. این وضع که در ضمن مسأله جدائی زمانهای اجتماعی (آموزش، کار، فراغت، فرهنگ) را مطرح می‌کند، بیش از هر زمان ایجاد يك هم‌آهنگی دائم بین انسانها و وسائل - و در درجه اول بین خود انسانها - را لازم می‌گرداند. پس يك بار دیگر مشاهده می‌شود که کنش فرهنگی مستلزم ارتباط است.

در زمینه‌های دیگر، اقدام در جهت آموزش هنری در رشته‌های مختلف بیان احساس را باید با در نظر گرفتن الزام‌های ناشی از حذف تمرکز، رشد و توسعه داد. اما با آنکه باید نهادهای تخصصی را افزایش داد و در مناطق مختلف مستقر ساخت، باز این خطر وجود دارد که کیفیت آموزشی مطابق سنتی دیرینه، تنها امتیاز مؤسسات بزرگ پایتخت‌ها باقی بماند. از سوی دیگر لازم است اصلاح برنامه‌ها و روش‌های آموزشی هنری را مورد مطالعه قرار داد تا از یک سو به جذب وسایل نوین فنی و از سوی دیگر به تردیکی بیشتر بین آموزش، آفرینش و علاقه‌مندان به هنر رسید. این توسعه مفهوم آموزش هنری به گسترش شرکت در کنش فرهنگی خواهد انجامید.

کرد و وسیلهٔ ابراز و بیان آنها را فراهم ساخت - چون جمع همین فرهنگ‌های فرعی است که از وراء اختلافهای مشترکشان، زندگی اصیل فرهنگ ملت‌ها را به وجود می‌آورد.

اما در عین حال یکی از مشخصات عمدهٔ فرهنگ نوین آنست که به يك معنی، بیش از پیش جنبهٔ عام و جهانی پیدا می‌کند. گسترش پیمانها، انواع مبادلات، ارتباطات و فنون، میدان شناسائی و اثر-پذیری را وسعت می‌بخشد و وسیلهٔ نیرومندی هستند که از آن راه فرهنگ‌های ملی بتوانند یکدیگر را به طور متقابل غنی‌تر کنند.

به این خاطر با توسعهٔ تحرك افراد و ثروت‌های فرهنگی، در چارچوب يك همکاری فرهنگی که در عین تشویق و ترغیب انسانها به تردیکی بیشتر و گشتگو با یکدیگر، به صلح بین دولت‌ها کمک کند، نمی‌توان موافق نبود. در اینجاست که سیاست فرهنگی ابعاد واقعی خود را پیدا می‌کند، به این معنی که به انتخاب‌های اقتصادی و اجتماعی که سیاست فرهنگی را هم به علت محتوایش در بر می‌گیرند، انتخاب‌هایی از نوع دیپلماتیک نیز افزوده می‌شوند. به این ترتیب سیاست فرهنگی جزو لاینفک سیاست‌های کلی کشوری و بین‌المللی دولت‌ها می‌شود.

نقش مقامات دولتی

در زمینهٔ فعالیت‌های فرهنگی، برای مقابله با مشکلات و تغییراتی که آگاهی به وضع حال و بیم از آینده امکان تشخیص آنها را می‌دهد، مقامات دولتی در زمینه‌های سازمان‌دهی، کمک و انگیزش، نقش‌هایی به عهده دارند. دخالت ایشان برای تضمین دسترسی به فرهنگ و شرکت در آن، به تعریفی از يك سیاست فرهنگی ملی ربط پیدا می‌کند که لازمه‌اش

نیز مطالعه در مورد پدیدهٔ رایجی که به دشواری می‌توان حد و مرزی برایش معین کرد - یعنی پدیدهٔ گروه‌های علاقه‌مند به آثار فرهنگی و سهم آنها در توسعهٔ فرهنگ - مفید به نظر می‌رسد. فعالیت آنها ممکن است فرصتی برای تعهد داوطلبانه، مشارکت و همبستگی و همدردی باشد. این فعالیت‌ها در سطح محلی، بیش از نقشی که می‌توانند در شکوفایی استعداد‌های جدید بازی کنند، سهمی در توسعهٔ دسترسی به فرهنگ ادا خواهند کرد. در حدی که این گروه‌های علاقه‌مند می‌توانند با ازمیان بردن حصارهای بی‌ثمر، در بطن يك کنش عمومی و هم‌آهنگ جای گیرند و گروه‌های ارتباطی آن شوند، شایسته است که از حمایتی روزافزون، به ویژه از لحاظ فنی، سازمانی و روش‌شناسی، برخوردار باشند و تردید کردن آنها به بخش‌های حرفه‌ای هنر نیز خالی از مزیت نیست.

بینشی از يك زندگی فرهنگی که در مقابل فرهنگی تحمیل شده و بی‌تحرك، به فرهنگی توأم با زندگی و در حال شدن توجه داشته باشد، پیش از هر چیز بیان‌کنندهٔ ضرورت دشوار جوامع امروزین در ایجاد و پرداخت ادب و هنری جدید و الگوهای نوین است. چنین بینشی به هیچ وجه در صدد حذف فرهنگ گذشته‌ای نیست که خود به آن وابستگی دارد و حتی در نفی و انکار نیز از آن الهام می‌گیرد. چرا که اگر به پرستش پت‌وار میراثی که نباید به آن دست زد اعتراض دارد، در مقابل می‌خواهد که همه در میراث فرهنگی سهمی باشند و از خلال کنش‌هایی که به طور دائم خود را برواقعیت زندگی تطبیق می‌دهند، به تعریف ارزش‌های نوینی دست یابند. با چنین روحیه‌ای است که باید گرایش به حفاظت و ارزش بخشیدن به میراث فرهنگی را توسعه و گسترش داد. نیز با همین روحیه است که از سوی دیگر، باید استقلال فرهنگ‌های فرعی را حفظ

فرهنگ و زندگی - صفحه ۱۱

وحدت بینش و جهت انتخاب‌ها ، اولویت‌ها و پیشرفت‌ها ، برای رسیدن به برنامه‌ریزی کارها و اقدامات مختلف و تأمین وسیله اجرای آن‌هاست . اما در پاره‌ای کشورها ، فقدان يك سیاست واقعی فرهنگی ، حالت پراکندگی مسئولیت‌ها ، تصمیم‌ها ، کنش‌ها و وسایل را همچنان فقط حفظ می‌کند و به این ترتیب مانع از انطباق لازم شالوده‌ها بر تغییرات جوامع و واقعیت فرهنگی - که خود آنهم در حال حرکت است - می‌گردد .

از سوی دیگر این نکته به‌طور کلی مورد پذیرش قرار گرفته که يك جامعه چند فرهنگی ، سیاسی چند مرکزی لازم دارد . تمامی این سیاست باید در جهت گسترش خلاقیت نظام‌ها و انگیزش خلاقیت افراد قرار گیرد . و لازمه آن نوعی تحرك شالوده‌هاست که بر ما هم گفتگو ، شرکت و سهیم شدن در مدیریت استوار باشد . زیرا برای مبارزه با بی‌اعتنائی و بی‌توجهی و نیز برای مقابله با هر نوع دست‌آموزی ، کافی نیست که يك اداره مرکزی و حاکم ، فرهنگی را مقرر دارد که با نیازها ، با خواستها و با تجربه زندگی افراد ، هیچ ارتباطی نداشته باشد . کشف هدف‌های فرهنگی از راه تماس ، هماهنگی و کار مشترک تمامی گروه‌های اجتماعی در تمام سطوح ، میسر می‌شود . به این خاطر است که به دنبال تمرکز اداری تعلیمات و وسایل ، از میان رفتن تدریجی شالوده‌ها پیش می‌آید . و تازه لازم است مسئولیت‌ها به نوعی از صورت تمرکز یافته درآیند و بخش شوند که همه گروه‌های استفاده‌کننده ، در جوامع محلی ، بتوانند در تهیه و تدوین سیاست فرهنگی و اجرای اقدامات و اداره نهادها شرکت کنند . این بهائی است که می‌باید برای گسترش امکان دسترسی به فرهنگ و شرکت در آن پرداخت . نقش مقامات دولتی در درجه اول عبارتست از حفظ هدف‌های مشترک و هم‌سو کردن کنش‌ها ؛ تدارک وسایل

لازم نه تنها برای سرمایه‌گذاری در تجهیزات ، بلکه همچنین برای به‌کارآفتادن نهادها و استقرار کارکنان در محل‌های مناسب ؛ هماهنگ ساختن برنامه فعالیت‌ها ؛ و دامن‌زدن به تحقیقات علمی در زمینه فرهنگی . نقش نظام‌های فرهنگی عبارت خواهد بود از مراقبت در حفظ تنوع و تعدد ابتکارها ؛ مبارزه علیه خلاصه کردن مسائل فرهنگی به جنبه اداری آنها ؛ به وجود آوردن شرایطی که در آن امتیازات طبقات یا فرهنگ‌های مسلط بی‌اثر باشد ؛ حفظ صاحبان آثار و اقلیت‌ها از تأثیر نیروهای اختناق و از فشارهایی که برای هم‌رنگ کردن آنان با جماعت اعمال می‌شود - از جمله فشاری که به نام آزادی اکثریت وارد می‌آید ؛ تشویق خود ساختگی افراد و استقلال عمل ایشان علیه منطبق‌گرایی صنعتی . به بیان دیگر مسأله عبارت‌است از توسعه شکل متعادلی از لیبرالیسم کیفی ، از راه دخالتی فعالانه و چند سویه که با تلاش مداوم در راه يك زندگی فرهنگی ، فضایل خلاق افراد ، گروه‌ها و نظام‌ها را برانگیزد . در این دورنمای بلندپروازانه - ولی درحد امکان انسانی - است که گسترش امکان دسترسی به فرهنگ و شرکت در آن ، با ظهور يك دموکراسی فرهنگی - یعنی يك دموکراسی ملموس - همانند می‌شود .

مطالعات انسانی و علوم انسانی

یادداشت

این بررسی ، براساس کاری نوشته شده است که دبیرخانه در همین مورد به عهده سه تن از کارشناسان گذاشته بود : اگوستن ژرار ، رئیس بخش مطالعات و تحقیقات در وزارت امور فرهنگی (فرانسه) . و . س . کروژکنف ، مدیر مؤسسه تاریخ هنر مسکو (شوروی) ، و رایموند ویلیامز ، از Jesus College ، کمبریج (انگلستان) .